

باد بود پایان دهمین سال مرگ

محمد قزوینی

بقلم آلاء ابرج افشار

رنک تو هنوز در چمنهاست	بوی تسو هنوز در سمنهاست
از مرگ تو چون بنفشه گوشت	در هر طرفی که نارونهاست
بیراهن بساره بساره گل	در ماتم روی تو کفنهاست
دیدار تو با قیامت افتاد	نیک است ولی در آن سخنهاست

(سراج الدین قمری)

میرزا محمدخان قزوینی دانشمند گرانقدر مایه‌ور نکته یاب ژرف بین‌روزجمعه ششم خرداد ماه سال ۱۳۲۸ خورشیدی بمرد و با کناره رفتن ازین خاکدان مارا از فیض دامنۀ وسیع دانش و فضیلت اخلاقی بیمانند خود محروم داشت . با فرارسیدن بهار آینده ده سال از مرگ چنین مرد گرامی بلند پایگاهی خواهد گذشت و رواست که در بزرگداشت او بکوشیم و یاد او را همواره زنده نگاه داریم که مرگ چنین مردان نه کاریست خرد !

مرگ قزوینی مرگ بزرگ بود و اگرچه از شمار چشمان یک‌تن کم شد اما در شمار خرد از هزاران هزار بیش بود . هر قری مردان بزرگ هر ملت در این است که مرگشان ماتم بزرگست و مرگ بزرگ برای جامعه غمناکی و اندوهباری می‌آورد . «چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا !»

قزوینی ، کوچک اندام و باریک‌چهره بود . اما دانش و بینش کم مانند، او را به پایگاهی والا و جایگاهی بلند رسانید . مرگش بیگمان چون فروریختن یکی از استوارترین بنیانهای معرفت برای ما زیان بار و تلخ طعم بود . مرگی بود که پادشاه همواره غبار اندوه بر چهره‌های نشانده و دریغ‌گویی را بر زبان می‌آورد که چرا چنین مردان از زودگذری بهره‌ورند و نه دیرپائی .

قزوینی را نوشته‌ها و سخنانی هست که او را جاودانی و بزرگ مرد ساخت . چندان سخت‌اندر و اثرگذار بود که پادشاه را قرنهای دراز در ضمیرها پایدار

خواهد داشت و آثارش همیشه برترین نمودار ژرفی تحقیق و وسعت دانش او خواهد بود .

اما بزرگی و نامداری مرحوم قزوینی تنها به دانش و اطلاعات عالمانه او در رشته های تاریخ و ادب اسلامی نبود . وی از خصایل و خصایصی برخوردار بود که در مقام سنجش ، از علم دریا مانند و معرفت بیکران او برتر و گرانبها ترست . اگر مرحوم قزوینی برگزیده محققان عصر ماست تنها به سبب آثار دقیق و نوشته های محققانه او نیست . در نهاد مرحوم قزوینی چند خصوصیت و برجستگی بود که آثار او را ممتازتر ساخت و قزوینی را بنیاده مردان بزرگ چون ابوریحان و ابن خلدون رسانید .

نخستین صفت برجسته قزوینی وجود « روح علمی » در آن پیکر پرجوش و پرتوش بود که وی را همواره به اندیشیدن درست و ژرف نگری رهبری کرد و نگذاشت که کارها را آسان و خرد بگیرد . بپایمردی چنین روحیه ای بود که از شتاب میگریخت و در برتری گذاردن نکته ای بر نکته دیگر ، از انصاف بدور نمیماند .

انصاف در علم ، بمراد ارج و بزرگی میدهد . مرحوم قزوینی از انصاف بعد کامل برخوردار بود تا آنجا که بر خود نیز سخت میگریخت و اشتباه و سهو خود را نیز نمی پسندید و اگر در اشتباه و سهو می افتاد بسختی تمام برمی پیچید و با کوناگون سخنان در رفع آن می کوشید تا سبب گدراهی جویندگان نشود . در میان یادداشتهای پرسود و خواندنی او مواردی هست که انصاف کم مانند او را نشان میدهد و نقل بعضی از مطالب آن یادداشتهای گواه بیان ماست ، از جمله ذیل « نصیحة الملوك غزالی » در جلد سوم (ص ۳۴۷ - ۳۵۰) مینویسد :

... پس عجالة بلکه نهایتاً بظن قریب بیقین باید وفاقاً للوث-
البار ذکره گفت نصیحة الملوك بکلمی مفقود است تا خلافت از جانی
معلوم شود ، ولی که میدانند شاید بعد ها یک مرتبه در گوشه ای نشانش
پیدا شود .

مرحوم قزوینی پس از اینکه با «ظن قریب بیقین» حکم میکند ، اما احتمال خلاف را هم ساب نمیکند و به «شاید» توسل میجوید که بعدها در گوشه ای پیدا شود . از اتفاق روزگار ، بفاصله دو سه روز پس از چنین حکمی ترجمه فارسی چاپ شده کتاب

مزبور در پاریس بدستش می‌رسد و فوراً در دنبال مطالب سابق می‌افزاید که :

« از اعجاب عجایب اتفاقات و تصادفات عالم اینست که من این دو ورقه [سابق] را با فحص بلیغ در جمیع فهارسی که دسترس بدانها دارم پس از دو سه روز تتبع و دقت در حدود ۲۰ و ۲۱ ژانویه ۱۹۳۹ نوشتم پس از یأس کلی از پیدا کردن نشانی و اثری از نصیحة الملوك فارسی غزالی ... باری پس از پیدا کردن نصیحة الملوك فارسی غزالی که ما رأیت نوشتم که « پس عجاله بلکه نهایتاً بظن قریب بیقین باید وفاقاً للوث المار ذکره گفت که نصیحة الملوك بکلی مفقود است تاخلافش از جایی معلوم شود ولی که میدانند شاید بعدها یک مرتبه در گوشه‌ای نشانش پیدا شود. » این را در ۲۲ یا ۲۳ نوشتم و امروز که ۲۴ است ساعت ۴ بعد از ظهر سه بسته کتاب چاپی از طهران از طرف کتابخانه دانش باشاره آقای اقبال رسید . باز کردم دیدم اغلب عبارت است از کتبی که دوسه هفته قبل من از آقای اقبال خواسته بودم، ولی در جزو آنها چه می‌بینم؟ نصیحة الملوك فارسی غزالی چاپی که همین امسال ۱۳۱۷ هجری شمسی چاپ شده باهتمام و تصحیح آقای جلال همایی از روی نسخه منحصراً بفرد ملکی آقای عبدالرحیم خلخالی فی الواقع مثل اینکه مراسم کرده باشند . تا مدتی خیال میکردم که من در عالم خیال و از بس تتبع در فهارس کرده‌ام درین خصوص و چیزی نیافتم با کمال میل بیافتم حالا آن میل مفرط منست که در نظرم مجسم شده بصورت کتابی خارجی مسمی بنصیحة الملوك غزالی . ولی بزودی از این خیال بیرون آمدم و پس از خواندن دیباچه طابع فهمیدم که فقط این فقره - یعنی ورود این کتاب این روزها در اثناء تتبع و تفحص شدید چند روزی من در این خصوص و نیافتن اثری مطلقاً و اصلاً از این کتاب در هیچ‌جا نه مدتی قبل و نه مدتی بعد که آنقدر مرا متمجب و انگشت بدندان نمی‌کرد و جالب نظر باین درجه نبود از تصادفات اتفاقیه دنیا است، ولی کیف تصادفی که انسان را بکلی خیره و مبهوت کالذی استهوته الشیاطین یمشی خیراج فی الارض میکند و علاوه بر این ثابت میکند نهایت درجه ضعف بشریت و پر ادعائی او و جهل مفرط منجک او را که خودش از خودش مدتهای مدید منفعل و خودش از نتیجه بحث و استقراء تام و فحص بلیغ خود بی اختیار خنده اش می‌گیرد که او با اهن و تلب عالمانه فاضلانه مدعیان خود خیال میکند که در جمیع دنیا تا آنجا که راقم سطور اطلاع دارد فلان کتاب مفروض در تمام دنیا وجود ندارد و ظاهراً بکلی از میان رفته است و در حین همان حال فراش بست برای خندانن او از خودش و از کلیه ادعاهای

نوع بشر و نتایج تبعات علمی این حیوان دو پای از خود راضی هیچ
بیار نداریم همان کتاب موضوع بحث و تفتیش آقای عالم فاضل متبوع
Autorité را که نسخه خطیش را معدوم و مفقودالانتر و دستخوش
حوادث زمانه میدانست اونسخه چاپیش را که هزار نسخه دیگر افلا
نظیر آن فعلا در دست مردم است میدهد بدریان و دربان بالا میرود و
بدست آقای بنتیجه نهائی علمی تتبع خود رسیده تسلیم میکند؛ «

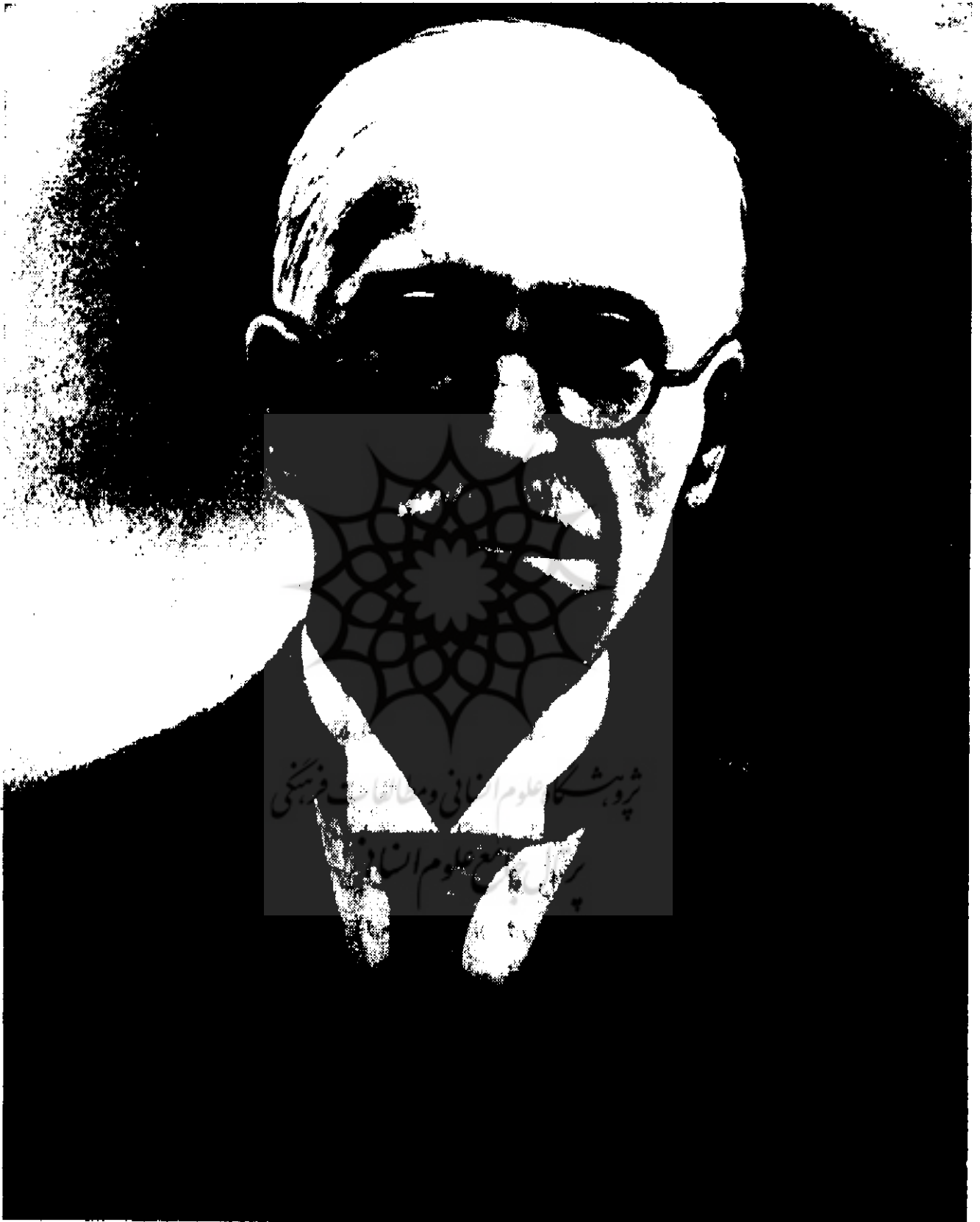
باز در ذیل «حسن صباح» (ص ۱۴۸ جلد چهارم که تحت طبع است) راجع
به حکایت حسن صباح که در تاریخ ابن اسفندیار هست چنین مینویسد:

«... پس ظن مناخم به علم بلکه علم حاصل میشود که این فصول
راجع به حسن صباح مندرجه در تاریخ ابن اسفندیار الحاقی است و مأخوذ
از جهانگشا است نه آنکه جهانگشا از تاریخ ابن اسفندیار برداشته بوده
است کما کنت اتوهمه.»

حتماً باید باین مسئله در حواشی جهانگشا اشارت شود، اگر
من در حواشی جهانگشا (که حالا یادم نیست) گفته‌ام که جهانگشا
از ابن اسفندیار برداشته است حتماً و حتماً اصلاح شود ان شاء الله
که غلط مضحکی است و اگر وقتی اصل ابن اسفندیار ... چاپ شود
مشت من باز > میشود < و من مورد طعن و طنز و خنده واقع خواهم
شد ... پس این غلط بزرگ اصلاح شود.»

انصاف و روح علمی اگر باروش انتقادی مرسوم فرنگیها همراه شد ثمرات
بسیار سودمند ببارمی آورد. مرحوم قزوینی از کسایی است که از این نعمت نیز بر خوردار
بود. وی از مردان بسیار بلند بختی بود که حوادث روزگار در پخته شدن و ورزیده
برآمدن او سخت مؤثر افتاد و از مدت دراز زیستن در فرنگ و همنشین با دانشمندان
درجه اول آن دیار، نکته دقیقی را فرا گرفت که در قرون اخیر کمتر کسی از مشرقیان
توجه داشتن بدان را نخستین و برترین دقیقه علمی میدانست و آن همین روش انتقادی
و علمی فرنگیها بود که مرد محقق بپایمردی آن در رسیدن به مقصود و تحقیق درست
توفیق می‌یابد.

قزوینی در علم و آنچه بدان متعلق است، متعصب بود. نمیتوانست دید که
کتابی نادرست یا جمله‌ای از آن ناصحیح باشد. در چنین هنگام می‌خروشید و صد طعن
و لعن را در حق چنین نویسنده روا میدانست. چنین کسان برای او «الاحمق بن الاحمق
بن الاحمق و الجاهل بن الجاهل بن الجاهل» بودند. در حق آنان سزا میدانست که الفاظ



محمد بن عبدالوهاب قزوینی
۱۲۹۶ق. - ۱۳۲۸ش.

احمق و نادان و بیسواد و معتوه را بکار برند ... میگویند که سماجت و سر سختی او درین مسأله بدان حد بود که دوستی دیرینه و کهن را نادیده میگرفت و از آن چشم می پوشید، بدین منظور که به قاعده صرف و نحوی تخطی نشود و قلم خطانویس پرورش نیابد. وقتی دوست نازنین او، آقای سید محمدعلی جمال زاده کلمه «سفالت» را در یکی از نوشته های شیرین خود بکار میبرد، پس از آنکه مرحوم قزوینی آن نوشته لطیف را میخواند طی مکتوبی می نویسد که:

« کلمه سفالت از مجله ... بسر کار سرایت کرده است و از مداومت مطالعه آن این کلمه در کمون خاطر تان داخل شده و حالا بلااراده از قلم تان جاری شده است و در کلمات کلمه ای که در تمام عمرم شنیده ام همین کلمه است. خواهش دارم دیگر این کلمه را استعمال نکنید و شما را بخدا و بسر خان تان قول شرف بدهید که دیگر این کلمه را استعمال نخواهید کرد و الامیترسم در رفقت ما که من بقول عربها آنرا بهزار شتر سرخ مو نمی فروشم خللی وارد آید. »
(شاهکار ۴۹، ۲)

قزوینی مرد درست و پاک و بی غل و غشی بود. برای کار ناکرده مزد پذیرفتن را گناه میدانست. در میان یادداشتهای بسیاری که از او باز مانده است بعضی نکته ها در باب زندگانی خصوصی و روحیات و اخلاق ملکوتی او بدست می آید که بر گزیدگی و بزرگواری او را سخت نمایان می کند. از جمله چند ورقه هست که در آنها سیاهه عواید خود را که غالباً همان «حقوق ماهانه» است بترتیب نوشته و توضیحاتی تمام در باب هر یک داده است که این مبلغ از چه بابت است و آن مبلغ از چه بابت ... در همین چند ورقه کوچک که سیاهه حقوق او را از ۱۶ ژانویه ۱۹۲۸ تا ۸ تیر ۱۳۲۳ (قریب ۱۵ سال) در بردارد (و خود آنها را وریشه میخواند) چنین میخوانیم که:

« ۲۴ اسفند ۱۳۲۱ - بابت قسط اول ترتیب فهرست کتابخانه سلطنتی چکی از وزارت دربار جناب آقای حسین علاء بمبلغ دوهزار تومان باسم من رسید که در ۲۶ رفته از بانک ملی گرفتم. »
« ۷ فروردین ۱۳۲۲ - امشب دوهزار تومانی را که در ۲۴ اسفند گذشته از طرف وزارت دربار برای من فرستاده بودند بآقای علاء که امشب در منزل ایشان مهمان بودم شخصاً و حضوراً یعنی بدآبید پس دادم، یعنی چکی از خودم معادل همان مبلغ دوهزار تومان بایشان دادم، چون هر چه فکر کردم این چند روزه دیدم از عهده آن کار بر نمی آیم. »

برای اینکه میزان دقت و نکته بینی مرحوم قزوینی در امور عادی زندگی روشن شود پسندیده است که از همین اوراق موردی را نقل کنم که مربوط به نکته‌ای بسیار کوچک است.

۸ دسامبر ۱۹۳۱ - در مکتوب جوابیه سفارت از استعلام وارد شده در ۱۰ دسامبر نوشته که در مراسله وزارت معارف قید شده است که این پول بابت شهریه آبان است و نوشته بودند که احتمال میدهند که سهو باشد و در صورت استعلام از طهران کرده‌اند. لهذا من هم قبض آنرا هم خواهم نوشت بهمان اسم مهران شاء الله. بعد در مکتوب سفارت وارد شده در ۱۳ دسامبر حاوی چکی بمبلغ ۴۰۷۱ فرانک که بتصریح مراسله وزارت معارف بابت حقوق آبان ماه است (رسید) و قطع حاصل شد که چک سابق وارده در ۸ دسامبر که برای آبان نوشته بودند اشتباه بوده است، چنانکه سفارت و من هر دو حدس میزدیم بجای مهر ماه. ولی معذک چون قبض چک سابق را برای آنان نوشته بودم و فرستاده بودم و حالا این چک بتصریح وزارت معارف (وفی الواقع هم) از آن آبان ماه است به پیشنهاد سفارت این چک را نیز قبضش را برای آبان ماه نوشتم ولی سفارت طهران نوشت که قبض سابق مرا تصحیح کنند و بجای آبان مهر بنویسند.

انتهی الحاقیه.

او برای تمام امور زندگی خود یادداشت تهیه میکرد و این کار بسبب آن بود که هیچ گاه بحفاظت خود اعتماد نمیکرد. از او روایتی میکنند که گفته است اگر بخواهم که «بسم الله الرحمن الرحیم» را بنویسم باید قرآن را باز کنم و از روی آن بنقل بپردازم؛ چرا که آدمی فراموشکار و خطاکار است.

در میان یادداشتهای او میخوانیم که بسیاری از مطالب را به «دفتر مخارج» یا «دفتر تاریخ» حواله میدهد. دفتر مخارج ظاهراً دفتری بوده است که در آن ریز مخارج روزانه زندگی را مینوشته است، و «دفتر تاریخ» که یک جلد از آن در دست است به ضبط حوادث و اتفاقات جهانی که به مناسبتی با او ارتباط داشته یا بکارش میآمده اختصاص داشت. در این دفتر نکته‌هایی ضبط شده است که روح لطیف و طبع انسانی او را جسم بیسازد: در صفحات ۱۴۸ بعد «دفتر تاریخ نمره ۱»، راجع به سفری که از برلین به پاریس میرود چنین مینویسد:

« ۴ ژانویه ۱۹۲۰ - حرکت من از برلین ساعت هفت و نیم بعد از ظهر از آنها لتر باهنوف بطرف پاریس از راه برن (سوئیس) از این رفقا ، یعنی آنهایی که ادعای رفاقت و دوستی خالص میکردند که در برلین داشتم یا خیال میکردم که داشتم هیچکس به شایعت من در کار نیامده بود (در صورتیکه من ساده لوح به شایعت همه آنها و امثال آنها در هر حرکتی بهر گاری رفته بودم) مگر آقای تقی زاده و آقای میرزا محمد علیخان کنوب (ظاظ) و آقای تربیت (میرزا رضاخان) و آقای پورداد و واضح است که اصلاً همراه من بود و مدد و معاون سفر من ولی سایرین که پیاله‌ها بیاد من می نوشیدند و « تو بگیری و « سبیلت را کفن کردم » با اصطلاح « مشدیها » همیشه با من قسم میخوردند دیاری از جای خود حرکت نکرده و مرا لم یکن شیثامند کورا پنداشتند نه اینکه بقدر سرسوزنی اوقات من از این فقره تلخ باشد اصلاً و ابداً ، بلکه مقصود عدم اعتماد بدوستیهای ظاهری مردمان و ساده لوح نبودن و بهوهمات تکیه نکردن است که شخص در جمیع مدت عمر خود باید بر ضد این خیال فاسد جنگ بکند و جز بر نفس خود یا بادوستی که از سالهای متمادی با او دوست بوده و در سراء و در ضراء با هم بوده و در شدت و رخاء یکدیگر را از دست نداده اند اعتماد نکند، والا در دنیا متصل گول خواهد خورد و متصل سرش بسنگ خواهد خورد و متصل از بیوفائی و دورویی مردم شکایت خواهد کرد ، در صورتی که بیوفائی نیست طبیعت نوع بشر اصلاً همینطور خلق شده است . »

در صفحه ۱۶۳ - ۱۶۵ همین « دفتر تاریخ نمره ۱ » شرحی در باب دیدار خود با

کامیل فلاماریون می نویسد که حکایتی تمام از نکته یابی و تند هوشی اوست .

« ۱۳۴ اکتوبر ۱۹۲۰ - امر وز بعد از ظهر با آقای میرزا محمد علی خان ذکاء الملک رفتیم به ژوویزی **Juvisy** در حوالی پاریس بدیدن مسیو کامیل فلاماریون مؤلف معروف در نجوم و هیأت مخصوصاً برای عامه . آقای ذکاء الملک که او را میشناخت مرا با معرفی کرد . قریب هشتاد سال دارد و تازگی یک زن جوان تقریباً سی ساله که گویا از شاگردهای وی بوده است گرفته است . قدر قلیلی فلاماریون شارلاتان می آید . مجسمه خودش را با عکس بسیار بزرگی از خود در اطلاق پذیرائی برای و مسموع جمیع واردین گذارده است و اغلب واردین عبارت بودند از زنهای پیر که آمده بودند برای **Maitre** حکایت کنند که با مرده‌ها روابط داشته‌اند یا اموات ایشان را بیعضی امور و وقایع قبل الوقت دلالت کرده‌اند و مسیو فلاماریون این « اسناد » را در کتابی که جدیداً مشغول تألیف آنست در خصوص اثبات بقاء چیزی از انسان بعد از موت جسد

(ولی نمیداند آن چیز چیست) درج نماید. زنش خیلی مهربان و تعارفی

و همه کس را خوشنود کن و خیلی زرنگ و فرزند نظر آمد.

باز در میان ورایات اووریه هایی هست که در آنها به نکته های کوچک مربوط به امور عادی زندگی اشارت می رود و هر یک از آنها نمونه ایست از شیوه مردی که بحق او را فرد اول در دقت میتوان نامید.

« امروز 36. 6. 6 (ششم ژوئن ۱۹۳۶) بجمده الله و المنه

یا کنویس نهائی نهائی نهائی مقدمه منافع حیوان باتمام رسید و فوراً آنرا دادم با آقای اقبال که عکس آنرا بردارند در دو نسخه برای دو نسخه منافع حیوان دولت و دیگر فرصت برداشتن سواد از آن بتوسط رزا علی العاده فی امثاله دست نداد.

امروز 36. 4. 11 (یازدهم آوریل ۱۹۳۶) بجمده الله و المنه

تمام مقاله ابوالفتوح رازی را یا کنویس شده و مراجعه شده برای وزارت معارف فرستادم در نود و پنج صفحه نیم ورقی. ولی انان نهائی نهائی یا کنویس آن قبل از مراجعه نهائی مستعجل و قبل از سواد برداشتن از آن بتوسط رزا در ۳۱ مارس همین سنه بود.

قزوینی برای کتابخانه شخصی خود که اکنون در دانشکده ادبیات طهران

محفوظ است چهار جلد فهرست تهیه کرده و برای همه کتابهای چاپی و خطی بشیوه دقیق کتابداری، اطلاعات لازم را نوشته است و همین چهار جلد فهرست یکی از برجسته ترین کارهای اوست و نمونه دقیقی برای فهرست نویسان تواند بود. (عکس یک صفحه از آن در صفحه بعد چاپ شده است)

دقت فوق العاده مرحوم قزوینی که چیزی شبیه به سواس بود در غالب آثار او

دیده میشود، اما این دقت و سواس مانند در آثار چاپ نشده او که یادداشتهای شخصی است بیشتر و بهتر مشهود است، کسانی که سه جلد یادداشتهای او را خوانده اند ملاحظه فرموده اند که در موارد شک و ظن و تردید و گمان و شاید به چه حد احتیاط را لازم میداند تا خدای نا کرده حکم بغلط نرود، و اگر مطلبی بر او واضح میشد در این مورد برای قبول خاطر خود به تأکید صریح و روشن میپرداخت و مطلب را چنان میشکافت که بقول معروف «شیر فهم» شود. برای خود اصطلاحات بسیار خوبی داشت مانند: «ظاهر آ ظاهر آ»، «درست درست درست»، «علم الیقین و قطع الیقین»، «ظن متأخم به علم» و نظایر اینها.

۱۳۳۶

عبدالله بن محمد بن علی بن
اسعید بن عبد الله بن محمد بن
سیدگار

المتکلم (+)

لأمر إلى الفضل الميكالي المتوفى في
سنة ۳۶۶ (شماره الف ۳ ج ۲ ص ۲۵) (ص ۷۷)
الاسكندرية ۱۳۱۹ (۱۹۰۱ م)

ص ۲۵
نسخه
و زوجه
و ابن
و ابن
ص ۷۷
الاصغر ۲۵

IV, A, 26

(۱) كما استباه معاظمه تعالى في البيمة ۴ : ۲۶۷
والها خبري في اسية القصر ۲۲، ولكن ابن تاجر استباه
عبد الرحمن وهو وولدهم بلائك - ولم اظفر بتارخ وواته
الاق في فدان الدنيا ولا اذرى من ابن نقله، وساق ابن
شكر الله الى بهرام جور فالطرفة هناك

(+) تب الطالع هذا الكتاب الى تعالى، وهو لا شريك
وسهو ظاهر، انظر ما كتبناه في هذا الموضوع بهفت
مقدمة الطالع، وصرح بنسبة هذا الكتاب الى
الميكالي يادى في حيم الامارات ۴ : ۲۰۸ و ابن فلان في ترجمة

نمونه خط محمد قزوینی

صفحه ای از فهرست مجموعه کتابخانه شخصی او

مرحوم قزوینی پس از کشف مطالب مجهول و گمنگ بوجود می آمد و عزت دانائی
وی را سرور و شادمان میکرد، چندانکه وجد و سرور باطنی او از خلال نوشته های

محققانه‌اش نیکک مشهود می‌شود. شادمانی خاطر نکته یاب او، در چنین موارد که نکته ناگفته و ناشکافته‌ای را در می‌یافت و مشکلی را می‌گشود، باجملاتی نظیر «فالحمد لله علی ماوقفنا للوقوف علی جلیة الامر، وحمدآله ثم حمداً تجلی بیکرد».

* * *

تردید نیست که حق مرحوم قزوینی در چنین مقاله‌ای اداء نمیشود و برعهده دوستان چهل ساله و معاشران علمی آن مرحوم چون آقایان سیدحسن تقی‌زاده، ابراهیم پورداوود، سیدمحمدعلی جمال‌زاده و مجتبی مینوی است که ذکر جمیل او را بتکرار بنویسند و یاد او را در خاطر ملت ایران بیدار نگاه دارند.

آنچه درین سطور نوشته شد مستفاد از یادداشتهای بازمانده از آن مرحوم بود که بدستور وصی آن مرحوم، جناب آقای سیدحسن تقی‌زاده عالم‌نبیل و علامه جلیل در اختیار من گذاشته شد تا بتدریج طبع و نشر بشود. درینجا باید از جناب آقای دکتر علی اکبر سیاسی رئیس دانشمند دانشکده ادبیات سپاسگزار بود که در عهد تصدی ریاست دانشگاه برای طبع این یادداشتهای سودمند اساسی گذاردند و درحقیقت بانی طبع شدند. سه جلد از مجلدات چند ده گانه آن تا کنون زیور طبع پذیرفته است و چهارمین مجلد آن نیز در همین یکی دو ماه نشر خواهد شد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی